

ضرورت امامت و مسئولیت نصب امام از نگاه ابن میثم بحرانی

علی اله بداشتی*

Alibedashti1338@yahoo.com

چکیده

یکی از مسائلی که بعد از رحلت پیامبر بزرگ اسلام محل بحث و نزاع مسلمانان واقع شد مسئله جانشینی رسول گرامی اسلام بود، از آنجائی که محمد بن عبدالله (ص) رسول خدا و خاتم النبیین است آیا ضروری است باز جانشینی برای رهبری مردم داشته باشد یا آن گونه که خوارج بعدها مطرح کردند کتاب خدا کافی است و کسی حق امارت و حکومت بر مردم را ندارد؟ نگارنده در این مقاله بعد از بحثی کوتاه در معنانشناسی واژه «امام» به اثبات اصل ضرورت وجود امام از نگاه متکلمان فرقه‌های اسلامی بویژه متکلمان امامیه و بالاخص ابن میثم پرداخته است، بحث مهم دیگری که محل نزاع مسلمانان است، مسئولیت تعیین و نصب امام است، غالب اهل سنت مسئولیت تعیین و نصب امام را جزو وظایف امت می‌دانند، اما امامیه، تعیین امامان معصوم بعد از پیامبر را به عهده‌ی خدا و مسئولیت معرفی امامان و نصب امام و اولین امام را بر عهده‌ی پیامبر دانسته و معتقد است هر امامی موظف است امام بعد از خودش را به مردم معرفی نماید. تا مردم از هدایت الهی محروم نشوند و این مسئله در تاریخ اسلام محقق شده است، البته تشکیل حکومت وابسته به نصرت مردم زمان حضور امام است و الا امام به وظیفه ارشاد و هدایت فکری و مبارزه با ظالمان بسنده خواهد کرد.

کلید واژه‌ها : امامت، امام، ابن میثم، نص و نصب

* استادیار دانشگاه قم

ضرورت امامت و مسئولیت نصب امام از نگاه ابن میثم

عالم ربانی متکلم برجسته میثم بن علی بن میثم بحرانی و یا بحرینی (۶۳۹-۶۹۹) مشهور به ابن میثم، از چهره‌های درخشان تاریخ شیعه به شمار می‌رود. (نک: یوسف بحرانی، ۱ / ۴۸؛ حر عاملی، ۳۳۲) دوران حیات ابن میثم، از نظر سیاسی با حمله تاتارها و حاکمیت مغولان و انقراض دستگاه خلافت عباسی و از نظر فرهنگی با حاکمیت اشعریان، افول معتزله و ترویج عقاید حسن صباح مواجه است. مجموعه این حوادث از یک سو، مسئولیت عالمان ربانی را در ترویج عقاید درست اسلامی سنگین‌تر و از سوی دیگر زمینه را برای طرح آنها فراهم کرده بود.^۱ از این رو، ابن میثم به دو کار اساسی دست زد: اول شرحی عالمانه بر نهج البلاغه نوشت که هم این اثر گران سنگ را احیا نمود و هم مقام علمی و جایگاه برتر امیرالمومنین علی (ع) را در میان سایر خلفا آشکار کرد؛ دوم آثار علمی متعددی به ویژه در علم کلام بر اساس مذهب امامیه پدید آورد و بدین وسیله هم عقاید امامیه را تبیین کرد و بر معرفت دینی شیعیان افزود و مایه بصیرت حق‌جویان شد و هم در مقابل نحله‌های کلامی غیر امامیه از این عقاید دفاع کرد. وی چندین اثر کلامی دارد که در آنها در مسئله امامت بحث کرده است. از جمله این آثار به قواعد المرام فی علم الکلام، النجاة فی القیامة فی تحقیق أمر الامامة، استقصاء النظر فی امامة الائمة الاثنا عشر، غایة النظر فی علم الکلام و شرح حدیث منزلت^۲ می‌توان اشاره کرد مع الأسف، از این مجموعه تنها دو اثر اول، حروف چینی و چاپ شده است و از بقیه یا اثری در دست نیست و یا تنها نسخه خطی آنها در کتابخانه‌ها به چشم

۱. چون حاکمان مغولی تعصب خاصی به هیچ یک از فرقه‌های مذهبی مسلمانان نداشتند و خلافت عباسی هم برچیده شده بود، زمینه اجتماعی برای تبلیغ مذهب امامیه فراهم گردید.
۲. شیخ علی بلادی بحرینی از علمای امامیه، در اهمیت آن گفته که این کتاب به تنهایی در اثبات خلافت علی (ع) بسنده است. (انوار البدرین، ۶۶)

می خورد. در هر صورت، این حجم نوشته در باب امامت، توجه خاص ابن میثم را به مسئله امامت نشان می دهد.

در ادامه گزارشی اجمالی از آرای ابن میثم در ضرورت امامت و مسئولیت نصب امام ارائه خواهد آمد. البته قبل از ورود به بیان اندیشه‌های ابن میثم، اشاره‌ای به تاریخچه بحث و معناشناسی امامت از نگاه قرآن و متکلمان امامیه خواهد شد.

تاریخچه بحث

بحث امامت و خلافت بعد از رسول الله، از قدیمی‌ترین بحث‌های تاریخ اسلام است که با وجود مرور زمان هنوز از مباحث مهم کلامی روز شمرده می شود. اختلاف از آن جا آغاز شد که برخی از صحابه بدون مشورت با اکثر مهاجران به ویژه امیرالمؤمنین به تعیین جانشینی برای رسول الله اقدام کردند. از این رو، جمعی از مسلمانان و در صدر آنان امیرالمؤمنین علی (ع) با این شیوه مخالفت نمودند. این مسئله موجب پیدایش دو نظریه اساسی در بحث امامت شد و هر یک از دو گروه در اثبات دیدگاه خویش کوشیدند. متکلم چیره دست ابن میثم بحرانی از رجال بحث این میدان به شمار می رود که تلاش کرد تا با شیوه‌های عقلی و نقلی به اثبات ضرورت وجوب امام معصوم در جامعه و نصب الهی آن از دیدگاه امامیه بپردازد.

معناشناسی

امام، لفظی عربی از ریشه «أَمَمَ» است که چند معنا برای آن ذکر کرده‌اند. آن چه به معنای اصطلاحی امام نزدیک‌تر می‌نماید، یکی کلمه «أُمٌّ» است که جوهری آن را به معنای عَلم و پرچمی دانسته که لشکر از آن پیروی می‌کند و «أُمَّ الْقَوْمِ» را به معنای رئیس قوم می‌داند و دیگری به معنای کسی است که به او اقتدا می‌شود و جمع آن را «أئمه» و «ائمه» آورده است.^۱ الیاس آنطوان الیاس، از لغت‌دانان معاصر نیز در

۱. «الامام: الذی یقتدی به و جمعه أئمه و عند من کان من رأیه جمع الهمزین ائمة» (جوهری، ۱۸۶۳)

قاموس العصری امام را به معنای قائل، پیشوا، رهبر و راهنما و امامت را به معنای ریاست، پیشوایی و رهبری می‌داند. این لغت در قرآن نیز چند بار استعمال شده است. راغب در فرهنگ نامه قرآنی، امام را به معنای انسانی که به او در قول یا فعل اقتدا می‌شود، آورده است؛ خواه این اقتدا بر حق باشد یا بر باطل. او جمع امام را ائمه دانسته است. از نظر راغب، لغت امامت در قرآن بار ارزشی خاصی ندارد. با بررسی آیات می‌توان به درستی این نظریه پی برد؛ چنان که خدای سبحان می‌فرماید:

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾؛ (اسراء، ۷۱/۱۷)

روزی که هر گروهی از مردم به واسطه امامشان فراخوانده شوند.

این آیه مطلق پیشوا و مقتدای هر امتی را خواه حق یا باطل اشاره فرموده، اما در برخی آیات امام با بار معنای مثبت یا منفی آمده است. برای مثال، بندگان صالح خدا دعا می‌کنند که امام پرهیزکاران باشند؛ چنان که قرآن کریم از زبان آنان می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا لِمَتِّينَ إِمَامًا﴾؛ (فرقان، ۷۴/۲۵)

خدایا ما را امام تقوا پیشگان قرار بده.

در مقابل درباره امامان باطل می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾؛ (قصص، ۴/۲۸)

اینها را پیشوایانی قرار دادیم که (امتشان) را به سوی آتش می‌خوانند.

پس آیات فوق، امامت را هم به طور مطلق و هم با بار ارزشی مثبت و هم منفی به کار برده‌اند؛ آن جا که انسان امام اهل آتش باشد، از ارزش منفی برخوردار است و آن جا که امامت برای متقیان باشد ارزش مثبت دارد. هم چنین اگر خداوند کسی را به امامت امتی برگزید، آن جا امام دارای مقام شایسته‌ای خواهد بود؛ چنانکه خدای سبحان به ابراهیم این مقام را عنایت فرمود؛ آن گاه که می‌فرماید:

﴿أَنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾؛ (بقره، ۱۲۴/۲)

(ای ابراهیم) من تو را امام همه مردم قرار دادم.

در این آیه، امام به معنای پیشوا، الگو و اسوه آمده که شایسته است که مردم به او اقتدا نمایند.

از مجموع مباحث پیش می‌توان نتیجه گرفت که در لسان اهل لغت، امام به معنای رئیس و یا به معنای کسی آمده است که به او اقتدا می‌شود. قرآن کریم بیشتر بر اساس معنای دوم با مردم سخن گفته است. این دو معنا وجوه اشتراک بسیاری دارند اما وجوه افتراق رابطه بین آن دو را عموم من وجه می‌گرداند. پس ممکن است کسی هم مقام ریاست داشته باشد و هم مقتدای مردم به شمار می‌رود. گاه کسی رئیس قومی است، اما الگو، اسوه و مقتدا نیست و به عکس. انبیای الهی الگو، اسوه و مقتدای قوم خویش یا همه مردم بودند، اما برخی انبیا هم چون نبی اکرم (ص) و سلیمان نبی (ع) هم در مقام مقتدا بودند و هم در مقام ریاست امور دینی و دنیایی مردم. مردمی را که به امامی اقتدا می‌کنند، امت گویند و کسانی را که تحت فرمان رئیس هستند، مرئوس نامند. پس از نظر منطقی بین امام و امت و رئیس و مرئوس، رابطه تضایفی است و آن دو متضایفان هستند. بیشتر متکلمان امامت را ریاست امور دین و دنیای مردم تعریف کرده‌اند؛ چنان که شیخ مفید در مبحث عصمت ائمه می‌نویسد:

امامان قائم مقام (جانشینان) انبیا در تنفیذ احکام و اقامه حدود و حفظ شریعت و تربیت مردم هستند. (شیخ مفید: ۷۴/۱۳۷۲)

یعنی مقام ریاست در امور دین و دنیا را دارند؛ چنان که در جای دیگر فرمود:
امام انسانی است که ریاست کلی در امور دین و دنیای مردم را از جانب پیامبر دارا است. (نک. صدوق: ۲۶/۱۴۱۸ (به نقل از: النکت الاعتقادیه، مفید))
ابن میثم در معنای اصطلاحی امام می‌نویسد:

الامامة رئاسة عامة لشخص من الناس في امور الدين و الدنيا؛
(ابن میثم: ۴۱/۱۴۱۷)

امامت ریاست کلی و عمومی برای یک فرد از مردم یک زمان در امور دین و دنیا است.

ایشان نیز درباره همین شناسه با اندک تغییری در معنای امام می‌فرماید:
هو انسان له امامة و هی رئاسة عامة فی امور الدین و الدنيا بالاصالة؛
(همو: ۱۴۰۶/۱۷۴)

امام انسانی دارای مقام امامت است و امامت ریاست کلی و عمومی بر مردم
در امور دین و دنیا است و این مقام اصلی است (نه نیابتی).
ایشان هر یک از این دو تعریف را از نظر منطقی تعریف به عوارض یا تعریف به
رسم می‌داند، نه تعریف به حدّ.

ریاست به منزله جنس و بقیه قیود به منزله عوارض خاصه هستند که هر
قیدی آن را از ماسوایش جدا می‌کند، کلمه «عامه» آن را از ریاست خاصه
که به بعضی از امور دینی یا دنیایی اختصاص دارد جدا می‌کند و کلمه
شخص در تعریف اول، می‌رساند که امامت در یک زمان و مکان برای دو
شخص حاصل نمی‌شود؛ چنانکه از کلمه انسان در تعریف دوم که به
صورت نکره مفرد آمده، می‌توان همین را فهمید، و در تعریف دوم کلمه
بالاصاله را آورده تا معنای امامت را از معنای ریاستی که نایبان امام و والیان
منتخب از طرف مردم دارند، جدا کنند. (همو: ۷۴)

از بحث فوق در معناشناسی امام و امامت این نتیجه به دست می‌آید که لفظ امام
در فرهنگ قرآن بدون توجه به امت آن امام یا مقامی که امام را بر می‌گزیند، بار ارزشی
خاصی ندارد، بلکه افزون بر کسانی که به او اقتدا کرده‌اند یا به اعتبار مقام یا افرادی که
او را به امامت برگزیده‌اند، دارای بار معنایی مثبت یا منفی می‌شود، یعنی اگر خدا کسی
را به مقام امامت تعیین کرده باشد، آن گاه امام دارای آن مقام ارجمند می‌شود که این
شایستگی را بیابد؛ مردم به او اقتدا کنند، او را اسوه و الگوی خویش نمایند یا جای پای
او نهند و قول و فعل او را حجت بدانند، چنانکه خدای سبحان به ابراهیم و برخی از
فرزندان ابراهیم به ویژه محمد بن عبدالله (ص) این مقام را بخشید و فرمود:

﴿لقد کان لکم فی رسول الله اسوةً حسنة﴾ (احزاب، ۳۳/ ۲۱)

یا اگر متقیان کسی را به امامت خویش برگزینند و به او اقتدا نمودند و از او الگو گرفتند و او امام متقیان شد، این مقام او از عنایت خداوندی به بنده‌اش است: چنان‌که «عباد الرحمن» از خدای سبحان درخواست می‌کنند که آنان را امام متقیان قرار دهد، (نک: فرقان: ۷۴/۲۵) نه امام فاجران و اهل نار. این امامت، با ارزش و نشانه سعادت به شمار می‌رود.

نوع سوم، امامت اهل فسق و فجور و امامت اهل آتش است، چنان‌که خدای سبحان درباره فرعون و لشکریانش فرمود:

﴿وجعلناهم أئمةً يدعون إلى النار...﴾؛ (قصص، ۴۱/۲۸)

اینها را رهبرانی قرار دادیم که (مردمشان را) به سوی آتش می‌خوانند. ایشان از روی تکبر، به ستم و ناحق خود را امام مردم گماشتند چنان‌که فرعون می‌گفت:

﴿يا ايها الملاء ما علمت لكم من اله غيري...﴾؛ (قصص، ۳۸/۲۸)

ای سرکردگان، من خدایی غیر از خودم برای شما نمی‌شناسم. پس از نظر قرآن، امامتی که به جعل و انتصاب الهی یا امامت متقیان نباشد، ارزشی نخواهد داشت.

امامتی که متفکران شیعه امامیه از جمله ابن میثم آن را ضروری می‌دانند و از آن دفاع می‌کند، از کدام سنخ است؟ از نگاه امامیه، امامت همواره با بار ارزشی مثبت استعمال می‌شود. متکلمان از دو معنای ذکر شده درباره امامت معنای ریاست را برگزیده‌اند، اما چون ریاست را اعم از ریاست دینی و دنیایی دانسته‌اند و با توجه به شرایطی که برای امام ذکر کرده‌اند، شاید بتوان مقتدا و الگوی فکری و عملی بودن را از معنای ریاست دینی بتوان فهمید.

از دیدگاه برخی متفکران مانند علامه طباطبایی ارزش حقیقی امامت در مقتدا بودن امام است؛ زیرا امامت به این معنا از سنخ حقایق به شمار می‌رود، اما به معنای ریاست

دنیایی و خلافت از سنخ اعتبارات است. هدایت مقتدایانه و پیشوایانه امام، هدایتی حقیقی است که انسان‌ها را به حق می‌رساند اما در ریاست اعتباری چنین چیزی ملحوظ نیست. (نک: طباطبایی: ۱/ ۲۶۶) با این مقدمه به بحث ضرورت امامت و نصب آن می‌پردازیم:

ضرورت امامت

این مسأله در دو بخش بحث می‌شود:

الف) ضرورت وجود امام در جامعه

از نگاه قرآن و متکلمان امامیه، این مسئله را بررسی می‌کنیم:

۱. از نگاه قرآن: با بررسی در آیات قرآن کریم این آشکار می‌شود که خدای سبحان گروهی از انبیا را مقام امامت بخشید. و این مقام، تنها ابلاغ وحی الهی نیست؛ چنان‌که در مقام ابراهیم و فرزندانش که صالح بودند و مقام امامت داشتند می‌فرماید:

﴿وجعلناهم أئمةً يهدون بأمرنا و اوحينا اليهم فعل الخيرات و اقام الصلوة و

ايتاء الزكاة و كانوا لنا عابدين﴾؛ (انبیاء، ۲۱/ ۷۳)

ایشان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند و به آنان نیکوکاری و پسا داشتن نماز و پرداخت زکات را وحی کردیم و آنان پرستندگان ما بودند.

مانند این آیه درباره برخی از شایستگان از امت موسی نیز آمده است چنان‌که

می‌فرماید:

﴿وجعلنا منهم أئمةً يهدون بأمرنا لما صبروا و كانوا باياتنا يوقنون﴾؛

برخی از شایستگان از بنی اسرائیل را چون در دینشان استوار بودند و همواره

آیات ما را یقین داشتند، پیشوایان آن مردم قرار دادیم تا براساس فرمان ما (آنها را به راه خیر و سعادت) راهنمایی نمایند. در این آیات، برانتصاب پیشوا و مقتدایانی تأکید دارند که هادیانی به سوی حق بودند.

چرا خداوند با بودن تورات در میان بنی اسرائیل برای آنان امامانی نیز قرار داد؟ چنان که قبل از این آیه شریفه می فرماید :

﴿لقد آتينا موسى الكتابَ فلا تكن في مريّةٍ من لقائه و جعلناه هدىً لبني اسرائيل﴾؛ (همان، ۲۳)

همانا به موسی کتاب (آسمانی) دادیم، پس در دریافت او تردید نداشته باش، و آن کتاب را مایه هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم. چرا خدای سبحان برای بنی اسرائیل به کتابی که مایه هدایتشان بود، بسنده نکرد و امامانی را برای هدایت آنها قرار داد؟ مرحوم طبرسی هدایت منتسب به امامان بنی اسرائیل را به هدایت دین و شریعت الهی در تورات مقید نموده است. ایشان در ادامه به قول خدای سبحان به نبی اکرم (ص) استناد می کند:

به همین ترتیب ما کتاب را که به سوی تو نازل کردیم آن را نور و هدایت قرار می دهیم و در امت تو نیز بعد از تو پیشوایانی قرار می دهیم که هم چون پیشوایان بنی اسرائیل مردم را به سوی آنچه که در قرآن است هدایت کنند. (طبرسی: ۱۳۳۷، ۳/۲۵۹)

نتیجه این که همان گونه که برای هدایت به سوی تورات انتصاب پیشوایانی برای بنی اسرائیل ضرورت داشت، برای امت اسلام هم انتصاب پیشوایانی از سوی خدا ضرورت دارد.

۲. از نگاه متکلمان امامیه: ایشان هم به دلیل عقل و هم نقل وجود امام را ضروری می دانند. شیخ صدوق می فرماید :

ضروری است که (مسلمانان) اعتقاد داشته باشند که امامت حق است، همان گونه که نبوت حق است و باور داشته باشند همان خدایی که نبی اکرم را پیامبر قرار داد، هم او امامان را امام قرار داد. (صدوق: ۱۴۱۸/۲۶)

او به ضرورت وجود امام در جامعه به صراحت سخن نگفته، اما آن را هم چون نبوت دانسته است. پس اگر وجود نبی برای هدایت مردم ضروری باشد، وجود امام نیز

ضروری می نماید. شیخ مفید نیز بحث روشنی در اصل ضرورت امام ارائه نداده، اما ابن میثم به تفصیل این مسئله را بحث کرده و گونه هایی را برای آن برشمرده و دیدگاه های مختلف در این باب را گزارش و نقد کرده است.

ابن میثم در ضرورت وجود امام به معنای پیشوا و مقتدای هدایت مردم در جامعه می نویسد:

اسلام برترین دین و بهترین راهی است که انسان برای رسیدن به کمال می تواند طی کند، اما سلوک این منهج قویم از مناره های هدایتی که در هر زمان راهنمای پویندگان این راه باشند، بی نیاز نیست، چون اگر کسی به خوبی این مقصد را تشخیص ندهد و در این راه به خطا رود، خسران و هلاکت فراوان خواهد دید. بنابراین، جامعه انسانی در هیچ زمانی نباید از وجود پیشوای معصومی که چراغ هدایت این راه باشد، تهی باشد.»
(ابن میثم: ۷۳/۱۴۱۷)

ابن میثم امام را مقتدا و الگوی اعتقادی و رفتاری معرفی می کند و از این زاویه امامت را واجب می داند ایشان درباره ضرورت وجود امام در همه زمان ها بعد از رحلت نبی اکرم می نویسد:

امامت یا در همه حال و یا گاهی واجب است. بیشتر متکلمان وجود امام را در هر زمانی در جامعه واجب می دانند. از آن سوی، کسانی وجود امام را در جامعه هرگز ضروری نمی دانستند. (همو: ۴۳)

ب: **ضرورت نصب امام:** بعد از اتفاق بیشتر متکلمان مسلمان درباره ضرورت وجود امام، در وجوب نصب امام بر خدا یا بر مردم عقلی یا نقلی بودن این وجوب اختلاف نظر است. ابن میثم می نویسد:

امامیه معتقدند که نصب امام بر خدا واجب است و هیچ زمانی نباید (زمین) از وجود امام خالی باشد، چون امام لطف در دین است و لطف بر خدا واجب است، پس امامت واجب است.

خواجه نصیر طوسی متکلم مشهور امامیه و معاصر ابن میثم نیز وجود امام را ضروری می داند، چنان که می نویسد:

وجود امام در جامعه لطف^۱ است، پس نصب امام در جامعه از سوی خدا واجب است. (حلی: ۳۶۲/۱۴۰۷)

در این اندیشه برخی از معتزله نیز با امامیه هم نظرند؛ چنان که ابراهیم نظام از بزرگان معتزله امامت را تنها با نص پیامبر اکرم (ص) ثابت داند. (شهرستانی: ۷۱/۱۴۲۱) در برابر اندیشه امامیه چند مذهب دیگر در بحث امامت وجود دارد:

اهل حدیث و اشاعره و معتزله بغداد معتقدند که تعیین امام از نظر عقل نه بر خدا واجب است و نه بر پیامبر (ص)، بلکه بنابه دلیل شرعی، مردم خود باید امام را تعیین کنند. (نک: ۴۰۱/۱۲۴۱۵) ایشان آیه اولی الامر (نساء، ۵۹/۴) و روایاتی را که از پیامبر در وجوب نصب امام آمده، دلایل شرعی بر وجوب نصب امام می دانند. (نک: همو، ۴۰۳ و ۴۰۴؛ شهرستانی: ۷۹ و ۱۱۷؛ طوسی: ۱۱۰؛ ابن میثم: ۴۳، ۴۴/۱۴۱۷) برخی متکلمان مانند جاحظ و ابوالقاسم بلخی و ابوالحسین بصری و تابعانش گفته اند هم از نظر عقل و هم شرع، امامت واجب است؛ نه بر خدا بلکه بر مردم. (همو: ۴۳ و ۴۴)

۴. دلایل ابن میثم بر ضرورت نصب امام از سوی خدای تعالی: ابن میثم می نویسد:

نصب امام هم به دلیل عقل و هم نقل واجب است. (همو: ۴۵)

ایشان دو دلیل عقلی برای اثبات امامت ذکر می کند: دلیل اول ایشان مبتنی بر برهان فیلسوفان بر احسن بودن نظام هستی است^۲ در این باره می نویسد:

۱. لطف امری است که زمینه های اطاعت مکلفان در انجام اطاعت و دوری از معصیت را فراهم می

کند، بدون این که اختیار مکلف را سلب کند. (حلی: ۳۲۴)

۲. حکما می گویند ممکنات عالم به حصر عقلی، یا خیر محضند و یا خیر غالب، یا خیر و شرشان مساوی

است و یا آن که شر غالب یا محض است، بر اساس حکمت الهی، هر موجودی یا خیر محض است یا

خیر غالب. (نک: میرداماد، ۴۳۳/۱۳۷۴۰، ۴۳۴...)

نصب امام یا خیر محض است یا خیر غالب، یا شر محض است یا شر غالب و یا خیر و شرش مساوی است. سه قسم اخیر باطل است؛ چون بدیهی است که هرگاه بین مردم رئیسی باشد که مبسوط الید و صاحب قدرت و شوکت بوده باشد و ظالمان را بر جای بنشانند و مظلومان را یاری دهد و مردم را بر انجام واجبات تشویق کند و از محرمات باز دارد، مردم به صلاح اقرب و از فساد دورتر هستند و اگر چنین رئیسی نباشد به عکس است و هر عقلی شاهد صحت سخن ماست. پس وقتی چنین است نمی توان گفت امامت خیر و شر مساوی است، یا شر غالب است. پس امامت یا خیر محض است یا خیر غالب و هر کدام را بپذیریم مطلوب ثابت است.

چون اگر خیر محض باشد پس بر خدای تعالی و فیاض علی الاطلاق است که افاضه خیرات نماید؛ اگر امامت خیر غالب است، ترک خیر کثیر به علت شرقلیل، خود شر کثیر است و خدای حکیم، خیر کثیر را به علت شرقلیل ترک نمی کند. پس نصب امام بر خدای تعالی واجب است و هوالمطلوب. (ابن میثم، ۵۴/۱۴۱۷) به نظر می رسد این دلیل ابتکار ابن میثم در این اثر کلامی باشد؛ چون در کتاب های کلامی مانند المقالات شیخ مفید و تجرید الاعتقاد و قواعد العقاید خواجه نصیر الدین طوسی که از اعلام متکلمان امامیه هستند، چنین دلیلی ذکر نشده است و تنها امامت را بر قاعده لطف اثبات کرده اند. ابن میثم نیز در قواعد المرام تنها به قاعده لطف بسنده نموده است:

نصب امام لطف و فعل خدای تعالی در ادای واجبات شرعی تکلیفی است و بر اساس حکمت خدای تعالی، انجام هر لطفی با اوصاف مذکور واجب است، مادامی که انجام تکالیف به تحقق آن لطف مشروط باشد. پس نصب امام واجب است، در هر زمانی که تکلیف وجود دارد. (همو: ۱۵۷/۱۴۰۶)

وی در اثبات مقدمات این دلیل می نویسد:

صغرای دلیل دو جزء دارد: یکی این که نصب امام لطف در واجبات شرعی است؛ دوم این که نصب امام فعل خدای تعالی به شمار می رود.

اثبات وجه اول: وقتی رئیسی عادل و با اقتدار کامل برای مکلفان باشد، مردم برای انجام واجبات و اجتناب از محرّمات آمادگی بیشتری دارند و اگر نباشد به عکس است. و این حکمی بدیهی می نماید. معنای لطف نیز زمینه سازی برای انجام واجبات و دورکردن از معاصی است. پس ثابت شد که نصب امام لطف در واجبات است. (همو: ۱۷۵، ۱۷۶)

اثبات وجه دوم: امامت از آن روی فعل خداست که امام نباید واجبی را ترک کند و قبیحی را انجام دهد. تنها خدا این چنین شخصی را باید تعیین کند، چون تنها خداست که بر اسرار انسان ها آگاهی دارد و می داند که چه کسی از قبايح پرهیز می کند. (همو: ۱۷۶)

پس اگر خدای سبحان چنین زمینه ای را برای بندگانش در انجام تکالیف دینی فراهم نکند و با وجود این، انجام واجبات را بر مردم تکلیف کند، چنین تکلیفی قبیح و موجب نقض غرض خواهد بود. (همان، ص ۱۷۶)

پس نصب امام از جانب خدای تعالی واجب است.

چرا امام باید از خاندان نبوت باشد نه غیر آن؟

ابن میثم (همو: ۱۴۱۷/۳۷) بعد از اثبات ضرورت وجود پیشوایی معصوم در جامعه می نویسد:

حکمت خداوندی چنین اقتضا می کند که این پیشوایان معصوم که هادیان امت برای رسیدن به کمال و سعادت هستند، از ذریه برترین شاعران (نبی اکرم) باشد؛ چون نخست آن که ظهور برتری از برترین انسان ها شایستگی بیشتری دارد، دوم آن که هر فرعی به اصل خویش برمی گردد سوم آن که سرشت وجود امامان معصوم از بقایای سرشت نبوی است و روح های آنان نورها از انوار فروزان علوی به شمار می رود و این، تقدیر خدای با عزت است.

ابن میثم بعد از اثبات این مقدمه استدلال می‌کند که این افراد منحصر در علی(ع) و فرزندان او هستند؛ اگر اساس امامت، فضیلت باشد، برترین مردم، نزدیک‌ترین آنان از جهت آفرینش، اخلاق و رفتار به رسول گرامی اسلام است. تنها علی(ع) بود که خدای سبحان او را در آیه مباحله (آل عمران، ۳/ ۶۱) جان پیامبر معرفی کرد. بعد علی(ع) هم حسنین برترین بودند؛ چنان‌که ابن میثم نسب را از برترین فضایل، می‌شمارد. پیداست که شرافت نسب به جهت قرب به رسول خدا(ص) حاصل می‌شود و علی(ع) در میان مهاجران و انصار، نزدیک‌ترین فرد به او می‌نمود. علی(ع) داماد و پسر عموی پیامبر بود و در میان فرزندان عرب فرزندانانی به شرافت فرزندان علی(ع) نبودند؛ زیرا حسن و حسین(ع) بر اساس روایتی از رسول خدا سرور جوانان اهل بهشتند. [مجلسی: ۱۴۰/ ۶۹/ ۴۰]

اگر ابوبکر بر اساس روایت «الخلیفة من قریش»، حکومت را از آن خود کرد؛ به رغم اینکه بنی‌هاشم در میان قریش و علی بن ابیطالب در میان بنی‌هاشم، نزدیک‌ترین به رسول خدا بودند که صلاحیت این مقام را داشتند. با وجود این، قریشیان مدعی خلافت، بر شاخه نشستند و بن بریدند؛ چنان‌که علی(ع) در خطبه شقشقیه می‌فرماید:

والله لقد تمصّها فلانٌ و إنّه لیعلم إنّ محلّی منها محلّ القطب من الرّحی؛

سوگند به خدا پسر ابی قحافه پیراهن خلافت را در بر کرد در حالی که می‌دانست موقعیت من به خلافت موقعیت قطب است نسبت به سنگ آسیا. (منتظری: ۲/ ۱۳۸۰ / ۳۰) چرا که او از آل محمد است و چنان‌که فرمود:

لا یقاس بآل محمد(ص) من هذه الامة أحدٌ،

با آل محمد(ص) از این امت احدی مقایسه نمی‌شود. (همو: ۱/ ۶۳۶)

چگونگی نصب امام

با نگاه به اثبات ضرورت وجود امام در جامعه و اثبات تعیین امام از سوی خدای سبحان، مسئولیت معرفی و نصب امام بر چه کسی است؟ امامت به انتصاب نبی یا امام ثابت می‌شود و مسئولیت نصب امام بر نبی یا امام است و یا بر امت یا بر

خودش؟ بیشتر اهل سنت معتقدند که نبی گرامی اسلام در تعیین امام بعد از خود مسئولیتی نداشت و مسئولیت او تنها تعیین خط مشی کلی امامت بود. و شهرستانی روایت «الائمة من قریش» را تنها دلیل ابوبکر در اجتماع انصار در سقیفه بنی ساعده می داند عمر بعد از بیان این سخن، با ابابکر بیعت می کند و نزاع تعیین امام در آن سقیفه پایان می یابد. (نک: شهرستانی: ۱۴۲۱/۳۲).

خلافت ابوبکر با انتخاب عمر تثبیت شد و بعد به مسجد آمدند و از مردم خواستند تا با ابوبکر برای جانشینی پیامبر گرامی اسلام بیعت کنند. بسیاری از مردم بیعت کردند، اما گروهی از بیعت سر باز زدند از جمله بنی هاشم، سلمان، ابذر، مقداد و در رأس آنان علی بن ابی طالب (ع).

ابوبکر بعد از خود، عمر را به خلافت برگزید. آن گاه بعضی از مردم اعتراض کردند که فرد تندخویی را بر ما گمارده ای. ابوبکر گفت بهترین فرد را بر شما گمارده ام و نزاع را پایان داد. (همان: ۳۳).

عمر بعد از خود شورایی انتخاب کرد و جانشین خود را در آن شورا و به تعیین همان شورا قرار داد. حاصل آن شورا عثمان بود. بعد از ده سال مردم عثمان را معزول کردند و به قتل رساندند و علی را انتخاب کردند، اگرچه برخی بیعت شکستند. (نک: همان: ۳۴ و ۳۵).

اهل سنت همه این وجوه انتخاب را صحیح می دانند؛ چنان که ابن میثم می نویسد: اشعری ها و عامه معتزله و فرقه صالحیه از زیدیه، معتقدند امامت با انتخاب مستقر می شود. گروه دیگری از زیدیه معتقدند اگر کسی که شایستگی امامت دارد مردم را به بیعت با خویشان فراخواند، امامت او صحیح است، مشروط بر آنکه مخالف ظالمان، آمر به معروف و ناهی از منکر و دوری کننده از منکرات باشد. (ابن میثم: ۱۴۱۷/۶۹).

ابن میثم به سه روش انتخاب را باطل و انتصاب نبی را برحق می داند:

الف) انتخاب امام عقلاً باطل است؛

ب) پیامبر این مسئولیت را به مردم واگذار نکرده، پس انتخاب باطل است؛

ج) پیامبر تعیین خلیفه بعد از خود کرده، پس انتخاب بعد از تعیین نبی باطل است. (همان، ۷۰)

ایشان برای اثبات روش اول سه دلیل ذکر می‌کند:
دلیل اول، مبنی بر ویژگی های امام از نظر امامیه است. امامیه، عصمت رایکی از ویژگی ها برمی‌شمارند، چون عصمت را نه با انتخابات می‌توان شناخت و نه با دعوت به خود، پس تنها راه تعیین امام نص رسول خداست.
دلیل دوم: این دلیل نیز مبتنی بر شرایط و ویژگی های امام است و امام باید بالاترین مردم زمان خود باشد و برتری معنوی و سایر جهات با انتخاب مردم و دعوت شخص اثبات نمی‌شود. پس امام باید با انتصاب و تنصیب نبی باشد.
دلیل سوم: قول به اختیار موجب می‌شود که مردم مدتی بدون امام باشند و این جایز نیست.

ابن میثم در توضیح روش دوم نیز سه دلیل اقامه می‌کند:
یکم بدیهی است که سیاست اداره اجتماع از ارکان دین به شمار می‌رود. و پیامبر بزرگ اسلام امور امت را رسیدگی می‌کرد؛ همان گونه که پدر، فرزندان خردسال را رسیدگی می‌کند.

ایشان در اینجا به حدیثی از پیامبر(ص) از منابع اهل سنت مانند جامع الصغیر سیوطی و مسند احمد، سنن ابن داوود و نسائی و ابن ماجه اشاره می‌کند که فرمود:

« انما انا لکم کالوالد الشفیق »؛

من برای شما هم چون پدری دل سوز هستم.

وقتی بر پدر هنگام وفات، تعیین وصی و وصیت درباره فرزندان خردسالش واجب است، پس پیامبر نیز باید درباره اداره امور امتش فردی را معین کند و امر دین را به او بسپارد. (همان، ۷۲)

دوم. پیامبر احکام شرع را از واجبات و مستحبات و آداب بیان کرد. ایشان حتی از بیان کیفیت استنجا پرهیز نفرمود از این رو عقل حکم می‌کند که امر امامت مهم‌تر از هر

یک از این جزئیات است. پس وقتی پیامبر از این امور جزئی غافل نبوده، آیا از امر مهم اداره اجتماع غفلت کرده است؟

سوم. خدای سبحان قبل از آن که پیامبرش را قبض روح نماید آیه ﴿الیوم اکملت لکم دینکم﴾ امروز دین شما را کامل کردم. (مائده: ۳/۵) را نازل کرد. دین کامل نخواهد بود، مگر آن که همه امور متعلق به دین بیان شود امامت اگر مهم ترین رکن دین نباشد، از امور بسیار مهم دین به شمار می رود. پس ضروری است که خدای سبحان مسئله امامت را در کتابش یا بر لسان رسولش (ص) روشن کند و این اقتضای نص از جانب رسول خدا (ص) را دارد. (همان، ص ۷۳ و ۷۴) در ادامه این روش ابن میثم شبهات خصم را مطرح و رد می کند. (نک: همان، ۷۳ و ۷۴)

در روش سوم نیز همانگونه که اشاره شد، ابن میثم اثبات می کند که بنا بر نصوص صحیح و قطعی، نبی اکرم (ص) علی (ع) را به جانشینی بعد از خود و یازده تن از فرزندان او را به امامت امت پس از خود تعیین نمود. ایشان قبل از بیان این مسئله، ابتدا اقوال مختلف را طرح و رد می کند. بعد به اثبات قول حق می پردازد و در این مسئله چند قول را بیان می کند:

نخست به سخن معتزله و اشاعره و خوارج و مرجئه درباره این که پیامبر پس از خود کسی را به عنوان امام بعد از خود معین نکرده اشاره می کند. (همان، ۷۸) سپس به نظریات گروه هایی می پردازد که معتقدند پیامبر فردی را به صراحت یا اشاره تعیین کرده است. شیعیان معتقدند که پیامبر (ص) علی (ع) را تعیین کرده است، گروهی اندکی از اهل سنت می گویند پیامبر (ص) ابابکر را تعیین کرده است. برخی از ایشان معتقدند نص خفی بر این تعیین، تقدیم ابابکر در اقامه نماز در مرض موت پیامبر است. حسن بصری این سخن را مطرح می کند. گروهی از اهل حدیث نیز بر تعیین ابوبکر نصی آشکار لازم نمی بینند. (همان، ۷۸).

ابن میثم هم چون سایر علمای امامیه از گذشته تا حال معتقد است که رسول

خدا(ص)، علی(ع) را امام و ولی بعد از خود معرفی کرد. ابن میثم به سه روش این مسئله را اثبات می‌کند:

یکم. نصوص روایی: از پیامبر (ص) نصوص آشکاری در این باب وجود دارد؛ از جمله روایت «سَلِّمُوا عَلَيْهِ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ؛ بَرِّئُوا سَلَامًا كُنَيْدًا بِعَنْوَانِ أَيْنَكُمُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» است. (همان، ۸۱). نیز روایت: «هَذَا خَلِيفَتِي فَيَكُم مِّن بَعْدِي فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا؛ أَيْنَ عَلِيٍّ» (همان) هم چنین است روایت یوم الدار که فرزندان عبدالمطلب را جمع کرد و در آن اجتماع فرمود: «کیست که با من بیعت کند و پشتیبان من باشد تا برادر، وصی و جانشین بعد از من باشد.» در آن مجلس تنها علی(ع) با او بیعت کرد. پس او باید برادر، وصی و جانشین نبی باشد (همان، ۸۱) در ادامه ابن میثم دوازده اشکال مهم اهل سنت را بر عدم امامت و خلافت بلافصل علی(ع) مطرح می‌کند و پاسخ می‌گوید. (نک: همان، ۸۲-۹۳).

دوم. استدلال بر نصوص قرآنی و روایی: ابن میثم سه دلیل در این باره ذکر می‌کند: دلیل اول: ابن میثم بر اساس آیه شریفه:

﴿انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يوتون الزكاة و هم راكعون﴾؛

ولی شما تنها خداوند و رسولش و مؤمنانی هستند که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند. (مائده، ۵/۵۵).

استدلالی مبتنی بر سه مقدمه می‌آورد:

۱. عاملی، *المراجعات*، ۱۲۳، این حدیث را احمد بن حنبل در *مسند* (ح ۸۸۳) با عنوان *یکون خلیفتی فی أهلی* و در *تاریخ طبری*، (۲/۶۴) با عنوان *فأیکم بیایعنی علی أن یکون أخی و صاحبی و وارثی* آورده است.

مقدمه اول: ممکن است «ولی» در لغت، به معنای اولی، به تدبیر و تصرف در امور باشد؛ چون وقتی گفته می‌شود فلانی «ولی دم» است، یعنی شایسته‌تر از هر کسی از جهت انتقام یا عفو می‌تواند تصرف کند و سلطان به معنای سرپرست کسی است که سرپرستی برای او نیست.

مقدمه دوم: «ولی» به حسب اشتراک لفظی بر دو معنا دلالت دارد: فوق و ناصر. با وجود این حمل آن بر ناصر منتفی است، پس معنای اول برگزیده می‌گردد. (همان، ۹۴-۹۵) ایشان در ادامه با ادله شایسته «ولی» به معنای ناصر را در این آیه منتفی می‌دانند و «ولی» به معنای اولی و احق را در تصرف اثبات می‌کند. (نک: همان، ۹۶)

مقدمه سوم: با توجه به این که آیه به معنای اولی در تصرف است و «انما» بر حصر دلالت دارد، پس اولی بودن برخی مردم در تصرف امت، مراد از آیه است. و دوم آن که بنابر اجماع، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) مصداق آیه به شمار می‌رود و درباره وجود دیگر مصداقی برای آیه اختلاف است. (همو، ۹۶). سوم آن که مفسران آیه را درباره علی (ع) دانسته اند چون غیر او کسی نبوده است که در حال رکوع صدقه داده باشد. (همان، ۹۷).

این آیه شریفه، نه تنها بر ولایت امیرمؤمنان بر امت اسلام بعد از رحلت رسول خدا دلالت دارد، بلکه این ولایت را برای آن حضرت از زمان نزول آیه اثبات می‌کند. با وجود این، ایشان به ولایت علی (ع) در ظلّ ولایت رسول اکرم (ص) معتقدند؛ چون آیه به صورت جمله اسمیه است و از این رو، اصل ولایت برای آن حضرت در حیات نبی گرامی اسلام ثابت می‌شود. نهایت این که این ولایت بعد از رسول خدا (ص) یا در غیاب رسول خدا (ص) ظهور می‌یابد.

دلیل دوم: قول و فعل پیامبر در روز غدیر خم، از دلایل مهمی است که مسئولیت تعیین بر عهده پیامبر می‌نهد، نه مردم. به گزارش ابن میثم، پیامبر (ص) مردم را در بازگشت از حجة الوداع در آن هوایی گرم و در جایی به نام غدیر خم گرد آورد. ضمن بیان سخنانی طولانی به دو نکته بسیار مهم اشاره نمود، ابتدا فرمود:

«ا لست أولى بكم منكم بأنفسكم»؛ (همان)

آیا من در امورتان اولی به تصرف از خودتان نیستم.

مسلمانان گفتند بلی یا رسول الله... سپس فرمود:

«من كنت مولاة [فهذا] على مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و

انصر من نصره و اخذل من خذله» (همو، ۱۰۹) هر کس من مولای اویم (این)

علی مولای اوست. خدایا تو ولی کسی باش که ولایت او را پذیرفته و

دشمن کسی باش که با او دشمنی کند و یاری فرما کسی را که او را یاری

کند و خوار کن کسی را که او را خوار کند.

ابن میثم برای استدلال به این حدیث چند نکته مهم را یادآور می شود:

نخست آن که: این خیراز متواترات است.^۱

دیگر آن که شیعه و قریب به اتفاق علمای اهل سنت بر حادثه غدیر و صدور این

خبر همان، گونه که ذکر شد، اتفاق نظر دارند. بحث درباره مدلول کلمه «مولی» است.

شیعه آن را به معنای ولایت و اولی در تصرف در امور دین و دنیا می داند و این حدیث

را برای اثبات امامت علی(ع) نقل می کند و اهل سنت آن را برای اثبات فضیلت

علی(ع). پس در صحت حدیث اجماع است. (همو، ۱۱۰).

روش ابن میثم برای استدلال به این روایت بر اثبات امامت این گونه است که: ابن

میثم ابتدا به گونه امکان عام (احتمال) و بعد به گونه تعیین اثبات می کند «مولی» در

روایت رسول اکرم(ص) در روز غدیر به معنای اولی در تصرف است. سپس به دلیل

کتاب، سنت و اشعار و گزارش های تاریخی اثبات می کند که مصداق «مولی»

در حدیث، علی(ع) است. (نک: همان، ۱۱۰-۱۱۵).

۱. علامه امینی برای اثبات تواتر این خبر در کتاب گران سنگ الغدیر تلاش شایسته ای انجام داده

است. وی نام ۱۱۰ تن از صحابه و ۸۴ تن از تابعین و ۳۶۰ تن از علما و ۲۶ تن از مؤلفانی که دست کم

یک کتاب مستقل در باب غدیر نوشته اند، گرد آورده است. (نک: امینی: ۱/۱۴۱۶)

ایشان در ادامه، اشکالات بر تواتر حدیث را نقل می‌کنند و سپس به تفصیل پاسخ می‌دهد. (نک: همان، ۱۱۵-۱۳۹).

دلیل سوم: بنا بر حدیث «منزلت»، پیامبر اکرم (ص) مسئولیت خویش را در تعیین خلیفه به انجام رسانیده است؛ چنان که فرمود:

«انت منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي»؛ (همان، ۱۳۹)
تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی جز اینکه بعد از من پیامبر نیست.

ابن میثم در استدلال به این حدیث می‌نویسد:

این حدیث می‌فهماند که همه مسئولیت‌های اجتماعی پیامبر (ص) برای علی (ع) هم ثابت است، به جز مقام نبوت؛ همان گونه که برای هارون، همه مسئولیت‌های موسی ثابت بود. هارون قائم مقام موسی در اصلاح امور قومه بود. پس این مقام برای علی (ع) نیز ثابت است. (همو، ۱۳۹-۱۴۰)

ایشان در ادامه وجوه احتمال در حدیث را بیان و وجوه غیر منطقی را باطل و وجه حق را به تفصیل تبیین می‌کند؛ از جمله منزلت‌های هارون، استحقاق او برای قائم مقامی موسی بعد از وفاتش بود؛ همان گونه که در حال حیاتش و در غیاب حضرت موسی (ع) جانشینی او را برعهده داشت، به دلیل «اخلفنی فی قومی» (اعراف، ۷/۱۴۲) اگر چه هارون (ع) قبل از حضرت موسی وفات یافت، این استحقاق برای او ثابت بوده است. پس علی بن ابی طالب (ع) نیز استحقاق اصلاح امور قوم را داشته است و بر امت هم واجب بوده از اطاعت کنند. در آن هنگام، اگر امت عصیان کرده‌اند و او را از قدرت بازداشته‌اند، معصیتی بزرگ و فتنه‌ای کرده‌اند که تا امروز تاوان آن را مسلمانان می‌دهند.

روش سوم. استدلال عقلی ابن میثم بر رجحان علی (ع) در امر امامت: ابن میثم بعد از دلایل نقلی چهار دلیل عقلی بر رجحان علی (ع) بیان می‌دارد:

برهان اول: علی (ع) برترین صحابه رسول خدا بود و امام نیز باید برترین انسان عصر خود باشد. ایشان آیه‌ها و روایت‌هایی برای اثبات صغرای برهان یعنی برتری

علی (ع) می آورد که برای نمونه برخی را ذکر می کنیم :

۱. آیه مباحله: به دلیل این آیه علی (ع) برترین مردم بعد از رسول الله (ص) بود. این آیه در داستان مباحله رسول اکرم (ص) با مسیحیان نجران نازل شد. خدای سبحان می فرماید:

﴿قُلْ تَعَالُوا نَدْعُ ابْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنَسَائِنَا وَنَسَائِكُمْ وَانْفُسَنَا وَانْفُسَكُمْ﴾؛

(آل عمران، ۶/۳)

بگو بیایید تا فرزندانمان و فرزندانتان و زنانمان و زنانتان و جانمان و جانتان را فراخوانیم.

در این مباحله پیامبر (ص) حسنین (ع) و فاطمه زهرا (س) و علی (ع) را فراخواند. پس ثابت می شود که علی (ع) نفس پیامبر است.

۲. ﴿وَ ان تَظَاهَرْ عَلَيْهِ فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلٰىهُ وَ جِبْرٰئِیْلُ وَ صٰلِحُ الْمُؤْمِنِیْنَ﴾؛ [ای دو همسر پیامبر] اگر در برابر او [پیامبر] هم داستان شوید بدانید که خدا خودش ولی و ناصر است و جبرئیل و مؤمنان شایسته نیز یاور اویند. (تحریم، ۳/۶۶)

مفسران، مصداق «صالح المؤمنین» را علی (ع) می دانند و اگر مصداق منحصر به فرد علی (ع) نباشد، دست کم مصداق کامل اوست.

دلیل مهم دیگری که ابن میثم اشاره می کند، روایتی است که رسول اکرم (ص) در روز قبل از فتح خیبر فرمود: «فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد.» وقتی اصحاب از مهاجران و انصار جمع شدند، پیامبر فرمود: علی کجاست، گفتند: او چشم درد دارد. پیامبر کسانی را فرستاد تا علی (ع) را بیاورند آن گاه حضرت با آب دهان چشم او را متبرک ساخت و چشمش شفا یافت و پرچم را به دست او داد و خیبر فتح شد. (نک: همان، ۱۵۰) ابن تیمیه این حدیث را نیز نقل و مصداق آن را علی (ع) دانسته است. (التوحید: ۴۱) ابن میثم در مجموع ۲۱ دلیل را برای افضلیت علی (ع) بر جمیع صحابه از نظر علم، تقوا، شجاعت، سخاوت، زهد و... اقامه می کند تا مقدمه اول را ثابت کند. در مقدمه دوم به

حکم عقل می‌پردازد که هر کس برترین مردم است، باید امام باشد. در نتیجه، چون علی(ع) برترین مردم به شما می‌رود، پس امامت حق اوست، برهان دوم: دیگر برهان عقلی ابن میثم، عصمت است یعنی امام باید معصوم باشد. در میان صحابه تنها علی(ع) مقام عصمت را داشت، پس علی(ع) باید امام باشد. (همان، ۱۶۴)

برهان سوم: امامت به نص اثبات می‌گردد و تنها بر امامت علی(ع) نص صریح وجود دارد پس امامت حق علی(ع) است. (همان، ۱۶۵)

برهان چهارم: این برهان، صلاحیت مدعیان امامت را سلب می‌کند، به این معنا که چون دیگر مدعیان امامت صلاحیت نداشتند، پس امامت در علی(ع) متعین است. (همان، ۱۶۶)

ابن میثم در ذیل خطبه‌های ۲، ۳ و ۱۵۲ نهج البلاغه نیز در باب امامت و افضلیت علی(ع) و خاندان پیامبر به تفصیل سخن گفته است. (نک: ابن میثم: ۱/۱۴۲۰، ۳۰۹، ۲۲۱/۳:۳۰۴)

نتیجه:

۱. در نگاه قرآن امامت بیشتر به معنای مقتدا و هادی مردم به سوی حق تعالی آمده است و امامتی با ارزش دانسته شده که به تعیین الهی باشد.
۲. در نگاه متکلمان امامیه، امامت بیشتر به معنای ریاست دینی و دنیایی بر مردم تعریف شده که اندکی با اصطلاح قرآن متفاوت است.
۳. تعیین امام به دلیل عقل یا به دلیل شرع ثابت می‌شود و اهل سنت به اجمال در این جهت با ما هم داستانند.
۴. تعیین امام بر عهده خداست و معرفی و نصب امام در درجه اول بر عهده نبی اکرم(ص) است و بعد هر امامی، امام بعد از خود را باید معرفی نماید.
۵. دلایل عقلی و نقلی فراوانی وجود دارد که خدای سبحان انسان‌های پاک و معصومی را که برترین مردم در علم، ایمان، عبودیت، تقوا و عمل صالح و نزدیک ترین

مردم به رسول خدا(ص) هستند، تعیین و پیامبر(ص) همه آنها را معرفی و علی(ع) را ضمن معرفی در روز عید غدیر به امامت نصب کرد.

۶. بنابر ظاهر ریاست جامعه مسلمین در ابتدا به دست ابوبکر، بعد عمر، بعد عثمان و بعد علی(ع) بوده، اما برتری فضیلت علمی و تقوایی و جهادی علی(ع) انکارناپذیر است. ماجراهای پیش آمده در حیات پیامبر به ویژه حادثه جنگ خیبر و شیوه حکومت داری علی(ع) و عدالت او و آثار باقی مانده از او به ویژه نهج البلاغه این برتری را اثبات می کند. خداوند ما را به دریافت حق هدایت فرماید!

منابع

۱. ابن تیمیه، احمد، *مجموعه التوحید*، قاهره مکتبه القیمه، بی تا.
۲. ابن حجر آل ابوطامی، *العقاید السلفیه بادلتهای نقلیه*، قطر، ۱۴۱۵، ۱۹۹۴ م.
۳. ابن حنبل، احمد، *مسند*، بیروت، دار صادر، بی تا.
۴. ابن میثم، بحرانی، *النجاة فی القیامة فی تحقیق امر الامامة*، مجمع الفکر الاسلامی، قم، ۱۴۱۷.
۵. _____، *قواعد المرام فی علم الکلام*، سید احمد حسینی، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ۱۴۰۶.
۶. _____، *شرح نهج البلاغه دار، الثقلین*، بیروت، ۱۴۲۰، ۱۹۹۹ م.
۷. امینی، عبدالحسین، *الغدیر فی الکتاب و السنة*، مرکز الغدیر، قم، ۱۴۱۶، ۱۹۹۵ م.
۸. الیاس آنطوان الیاس، *القاموس العصری*، (فرهنگ نوین)، سید مصطفی طباطبایی، تهران، ۱۳۵۸.
۹. جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، احمد عبد الغفور، بیروت، عطار، افسست، امیری، قم، ۱۳۶۸.
۱۰. حلّی، حسن بن یوسف (علامه)، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، حسن

- حسن زاده آملی، قم، ۱۴۰۷ .
۱۱. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، صفوان عدنان داوودی، دمشق، ۱۴۱۲ ق، ۱۹۹۲ م.
۱۲. شرف الدین، سید عبدالحسین، المراجعات، محمد جعفر امامی، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹ .
۱۳. شهرستانی، عبدالکریم، الملل و النحل، امیر علی مهنا، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۲۱، ۲۰۰۱ م.
۱۴. صدوق، ابی جعفر، الهدایة فی الاصول و الفروع، قم، موسسه امام هادی، ۱۴۱۸ .
۱۵. طبرسی، جوامع الجامع، ابوالقاسم گرگی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.
۱۶. مفید محمد بن نعمان، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ .
۱۷. منتظری، حسین علی، درس‌هایی از نهج البلاغه، ج ۱، تهران، سرایی، ۱۳۸۰ .
۱۸. میرداماد، محمد بن محمد، القبسات، مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ .
۱۹. مجلسی محمد باقر، بحار الانوار، ۱۱۰ جلدی، بیروت الوفا، ۱۴۰۴ .